

عبدالله
شفیع آبادی

مستقیم

با

ممنون و اولان

در زمینه

ارزشیابی معلم

ارزشیابی میدهد و آنرا به نوع معینی تعبیر و تفسیر مینماید ، گروهی با آن موافق ، عددهای با آن مخالف ، و جمعی نیز با قبول شرایطی با اجرای آن رضایت میدهند . معلمی که با نهایت جدیت در ضمن سال بتدریس موثر و صحیح اشتغال دارد مشتاقانه میخواهد از کارش ارزشیابی بعمل آید و نتایج فعالیت هایش درجائی منعکس گردد ، برعکس ، معلم دیگری که فقط وقت کشی مینماید و به علل گوناگون در تدریس و کلاسرداری موفق نیست با ارزشیابی از کارش نوافقی ندارد و بسادگی بدان تن در نمیدهد .

گاهی ارزشیابی با ارزش گذاری اشتباه شده و صرفا با کلمات خوب یا بد که واژه هائی نسبی هستند مترادف بکار میرود ، در ارزش گذاری ، رفتار بدون توجه بعلم و عوامل ایجاد کننده آن با معیارهای از پیش تعیین شدهای مطابقت داده میشود و صرفا با کلماتی نظیر خوب ، بد ، ویا مشخص میگردد .

بر اثر چندین سال ارتباط مستقیم با معلمان و مدیران و دانش آموزان مدارس در مقاطع متعدد تحصیلی به تجربه دریافتم که ارزشیابی صحیح و دقیق از فعالیتهای معلم و یادگرفته های دانش آموزان در بهبود کیفی و کمی کار معلم و دانش آموز حائز اهمیت بسزائی است ، در این نوشته مختصر پس از بحث کوتاهی درباره ارزشیابی ، روشی سودمند برای افزایش کارآئی کمی و کیفی معلمان ارائه خواهد شد .

افراد از ارزشیابی استنباط های متنوعی مثبت یا منفی - دارند ، هرکسی متناسب موقعیت و وضع خود مفهوم خاصی به

در حالیکه در جریان ارزشیابی فعالیتهای گذشته با توجه به امکانات خود بدقت بررسی میشود و نکات قوت و ضعف و موانع معین میگردد و سپس روشهای عملکرد موثرتری برای آینده توصیه میشوند . به بیانی دیگر منظور از ارزشیابی آنست که دریابیم آیا به هدفهای رفتاری تعیین شده در آغاز کار نائل شده ایم یا نه ، و چنانچه بآن هدفها رسیده ایم دقیقاً چه موارد و عواملی باعث پیشرفت شده ، و چنانچه نتوانسته ایم بدان هدفها برسیم عوامل و موانع بازدارنده ای موجود بوده اند چگونه میتوان آنها را مرتفع نمود ، از اینرو برای انجام ارزشیابی باید اولاً هدفهای رفتاری و معیارهای مورد سنجش از قبل معین و مشخص باشند و طرفین (معلم

و دانش آموز) از آنها کاملاً مطلع و آگاه گردند ثانیاً روش مناسبی برای رسیدن به هدفهای رفتاری تعیین شده انتخاب شود ، هر معلم با توجه به امکانات و موقعیت خود و دانش آموزان تلاش مینماید روشی را برگزیند که او را به بهترین وجهی به هدفهایش برساند ثالثاً روشهای ارزشیابی (کتبی ، شفاهی ، تستی ، انشائی ، عملی و . . .) نیز باید از آغاز تعیین گردند و به اطلاع دانش آموزان نیز برسند . بعنوان مثال ، در کلاس اول ابتدائی معلم موظف است با دانش آموزان بطریقی کار کند که پس از گذشت یکسال تحصیلی دانش آموزان بتوانند مهارت های اولیه خواندن و نوشتن و حساب کردن در حد معینی (هدفهای رفتاری) را



فرا گیرند ، برای رسیدن باین هدفها هر معلمی با در نظر گرفتن اصول کلی روشهای تدریس و نیز با توجه به ذوق و سلیقه خود روشی را برمیگزیند و با تهیه طرح درس میکوشد در مدت تعیین شده به هدفهای رفتاری مورد نظر نایل آید ، سرانجام برای اینکه معلوم شود آیا به هدف رسیده یا نه و نیز برای یافتن نکات قوت و ضعف باید از روشهای طی شده (توسط معلم) و نتایج آن (یادگیری دانشآموزان) ارزشیابی بعمل آید . موارد مثبت بخاطر استفاده دیگران باید با اطلاع همگان برسند و فرد بخاطر انجام آنها تشویق گردد و برای رفع نواقص یا عوامل مزاحم راهنمائیهای لازم بعمل آید .

لذا برای اینکه دریابیم چه کسانی به هدفهای رفتاری رسیده اند ، چه کسانی نتوانسته اند بدانها نایل آیند ، چه افرادی از هدفها فراتر رفته اند ، و همچنین دلیل یابی برای فعالیتهای هر گروه بخاطر کمک به بالا بردن میزان کارآئی ارزشیابی لازم و ضروری بنظر میرسد ، از طریق ارزشیابی دقیق و صحیح باید کسانی که در جهت نیل به هدفها کوشیده اند و کارشان را بطور مناسبی انجام داده اند مورد تشویق قرار گیرند تا احساس رضایت کنند و در بهبود کارشان بهتر و بیشتر بکوشند ، بخاطر دارم روزی از یکی

انسانی و مطالعات فرهنگی
علوم انسانی

از کلاسهای اول ابتدائی بازدید نمودم و معلم فردی جدی و سخت کوش و آشنا به کار بود ، در ساعت استراحت که تعیام معلمان در دفتر مدرسه جمع بودند نکات مثبت کار معلم کلاس اول را برای حاضرین بازگو نمودم تا دیگران نیز درحد امکان آن موارد را بکار بندند . درخاتمه که شیوه کار معلم ونحوه برخوردش با دانشآموزان را ستودم اشک شوقی را در چشمانش مشاهده نمودم . علت را پرسیدم بمن گفت " طی بیست سال گذشته که بتدریس در کلاس اول مشغولم تا بحال کسی بکلاس من سر نزده و نگفته که چه میکنم و کارم را چگونه انجام میدهم . اکنون با اظهار نظر شما تمام خستگیهای بیست سالهام از بین رفت " . در بازدید مجددی که از این کلاس داشتم دیدم معلم با تلاش بیشتر و روشهای جدیدتری بکار مشغول است . رفتن بدرون کلاسهای معلمان ، گفتگو با آنها در محیطی نفاهم آمیز و عاری از ترس و وحشت ، و گوش دادن به مشکلات آموزشی که مطرح میسازند باید اساس تغییرات بنیادی در روشها وبرنامهها قرار گیرد .

ارزشیابی دقیق و صحیح ، محرک رفتار و انگیزه های قوی برای یادگیری است . انسان دوست دارد کارش را با موفقیت انجام دهد و در بین همنوعانش فردی فعال و کوشا و علاقمند معرفی گردد ، بعبارت دیگر چون انسان موجودی اجتماعی است که میخواهد از امکانات و توانائیهایش به بهترین وجهی

بهره برداری نماید واز آن بصلاح جامعه استفاده کند باید او را درحد اکثر استفاده نمودن از امکاناتش یاری داده و با بازگو کردن نکات مثبت فرد را به رفع نکات ضعف ترغیب و تشویق نمود . احساس موفقیت موجب تلاش بیشتر میشود و موفقیت های جدیدتری را به ارمغان میآورد ، احساس موفقیت معلمان در کارشان در حالات روانی و نیز پیشرفت تحصیلی دانشآموزان موثر میباشد . این گفته در مورد معلمان کلاس اول ابتدائی از اهمیت ویژه ای برخوردار است زیرا در کلاس اول نگرش تحصیلی دانشآموزان فرم میگردد و نسبت به معلم ، محیط مدرسه و کلاس درس ، نحوه مطالعه و انجام تکالیف و چگونگی روابط با همکلاسی های خود دید خاصی بدست میآورد بررسی و مشاهدات متعدد در مدارس ابتدائی نشان میدهند دانشآموزانی که در کلاس اول ابتدائی معلم موفق داشته اند در کلاسهای بالاتر با مشکلات درسی و رفتاری کمتری مواجه هستند ، برعکس گروه کثیری از دانشآموزانی که معلمان از درس یا رفتارشان شکایت دارند در کلاس اول ابتدائی ضعف درسی داشته اند و با معلم ناموفقی مواجه بوده اند .

شیوه ارزشیابی با توجه به موضوع و هدف های رفتاری تعیین میگردد . در نظام کنونی



حمد صور اردوبادی



نقش و اهمیت

قبل از همه باید به یک نکته مهمی اشاره شود و آن اینکه صرفنظر از انواع مختلف تعلیم و تربیتها (ازهرقبیل) و درخارج از اینکه کدام سبک تربیت اصیل منشاء اثر است آنچه بخصوص در فرهنگ ناقص و نارسای ساخته عقل و فکر بشر بیش از همه جلب توجه مینماید این است که آیا آن سبک و مکتب ، خود از نقش و اهمیت وجودی خود مربی در پیشبرد مقاصد تربیتی ، هیچ باخبر و آگاه هست یا نه ؟ و درصورت آگاهی آیا قدرت و توانائی تربیت خودمربی را دارد ؟! و آیا میداند که خصوصیات و صفات و حالات و حتی افکار و اندیشه‌های دائمی یا گذری خود مربی

مربی
واقعی

چه تاثیراتی درحال درونی و وضع کیفی روحی داشته و چگونه این "حال" از هرنوع که باشد ، قابل انتقال و بلکه بمانند یک بیماری جسمی مسری قابل سرایت است !؟

صرفنظر از خطاهای مهمی که درسبک و روش تربیت در مکاتب معاصر مشاهده میگردد ، عدم حصول علم و معرفی کافی نسبت بسسه صفات و حالات درونی خود مربی ، بنتهایی کافی است آثار مثبت هرنوع روش تربیتی صحیحی را درهرسبک و مکتبی خنثی نموده و درست درخلاف جهت هدف عالییه یک تربیت اصیل (اگر ممکن باشد) منشاء اثر گردد .

اگر بخواهند که تربیت به مفهوم اعم خود در مورد انسان به معرض اجرا گذارده شود ، چنین امری هرگز درخارج از مکاتب دینی که اسلام نمونه کامل همه آنها است میسر نتواند بود ، زیرا برای تربیت هر فردی دراین مراحل عالیتر یکنفر مربی واقعی لازم است (نه برای یک عده یک نفر مربی) یعنی کلیه خصوصیات و امتیازات و نقاط ضعف روحی و اخلاقی و بالاخره کلیه استعدادهای مثبت و منفی فرد میبایست از طرف یک مربی واقعی از تمام جهات و در تمام شئون زیرنظر گرفته شود ، که خودمربی در اصل به امر تربیت واقف و از مربی حقیقی تربیت یافته و با در دست داشتن الگوی صحیح و علم و آگاهی به مشکلات امر ، قادر به مراقبتهای لازم دقیق و پیشگیریهای بموقع شود ، و

تنها در چنین شرایطی است که مربی در جریان تربیت غیر ، بنتمام حالات و صفات و خصوصیات و تغییرات و نوسانات و بالاخره به کلیه استعدادهای ظاهری و باطنی او پی برده و از استعدادهای او واقف شده و از روی علم و اطلاع نسبت به حالات و خصوصیات طرف (در اثر تماس نزدیک و طولانی) میتواند احاطه کامل یافته و قادر است دائما تغییرات گوناگونش را زیر نظر بگیرد و نسبت به هر عمل و شرایطی عکس العمل متناسب نشان دهد (که چنین بذل توجه کاملی هرگز درمورد عده کثیری ممکن نیست) براساس چنین مراقبتهای اولیه و تربیت اصیل بود که درصدر اسلام ، اقدام به سازندگی حقیقی انسانها شده و شخصیتهای جاودانی از چنان شرایط مشکل پایه عرصه وجود گذاردند و نتایج بس درخشانی ببار آمد .

البته در چنین سبک تربیتی اصیل و عمیقی صرفنظر از آثار تبادل نظرات ظاهری و تعلیم و تعلم اصولی ، نظر به اینکه روابط معلم و منعلم شبیه آنچه که در مکاتب و مدارس معمولی مشاهده میشود صوری و ظاهری نبوده بلکه بصورت یک ارتباط عمیق روحی و معنوی درآمده و نابسرحد تبادل نظر باطنی ناآگاه پیش میرود ، از اینرو هم علم و آگاهی مربی از مکنونات ذهنی و کششهای قلبی فرد مورد تربیت تا بسرحدکمال ممکنه خود میرسد و هم علاوه بر استعدادهای ظاهری ، آگاهی کافی

از استعداد های باطنی بلکه انواع تغییرات و تمایلات و کشش‌ها و گرایش‌های گوناگونی که با تغییر شرایط زمانی و مکانی و سنی و مراتب علم و اطلاع تدریجا و بطور مداوم در زمینه فکری و روحی شخص ظاهر میگردد ، حاصل میشود ، بخصوص اگر بدانیم که جاذبه عشق و علاقه دوجانبه‌ای که در مقام تزکیه طرفین حاصل و در روابطشان بمراتب کمال مودت میرسد و در نتیجه پیوند آنها را تا مرحله وحدت قلبی میرساند ، طرفین چنین تعلیم و تربیتی را از اعماق روحی و احساس‌های قلبی ، به همدیگر مربوط و متصل ساخته و تفهیم و تفاهم را تسهیل و انتقال ذهنی را تسریع مینمایند ، از اینرو است که در امر تربیت عموما (و در تربیت فرادئ اختصاصا) باید خود مربی راسا از تزکیه نفس آنقدر برخوردار و بهره‌مند باشد تا بتواند به " حال " معنوی درونی دست یابد ، و به رزانت عقل و فضایل اخلاقی و صفات و استعداد های مثبت آنقدر مجهز باشد که پس از حصول چنان " حالی " بتواند آنرا در وجود خود تثبیت نموده و تا بسرحد ملکه شدنش پیش برد ، آنگاه است که در جریان تربیت اصولی (حتی در تعلیم و تعلم سطحی و صوری رایج در فرهنگ معاصر بشر) ، چنان " حال " درونی از طریق توجهات روحی آگاه و ناآگاه بطرف مقابل منتقل شده و سیر روحی

او را در جهت کمال تسریع و تسهیل نموده و در اصلاح و ارشادش ، خود بخود موثر افتد بخصوص که در روابط روحی جاذبه عشق و علاقه و کشش‌های روحی و باطنی طرفین را روحا به هم مرتبط و متصل نموده و تا بسرحد وحدت ، چنانکه اشاره شد پیش برد ، در جریان چنین ارتباطات عمیق روحی است که فرد مورد تربیت قدرت و توانائی لازم را برای احیاء روح خود و تقویت اراده و پشتیبانی عقل و منطق و پرورش استعداد های مثبت و کنترل و تضعیف و بلکه انهدام - استعداد های منفی ، خود بخود بدست آورد و در عالم درون خود قادر به تغییرات و اصلاحات اساسی گردد و نباید این امتیاز مهم موجود در تربیت فرادی (که مخصوص مکاتب دینی بخصوص اسلام است) را دست کم گرفت ، زیرا در این چنین ارتباطات روحی و انسانی مربی واقعی به رکن اعظم تربیت انسان دسترسی پیدا میکند که عبارتست از : " احیاء قلوب " که بی آن ، تمام تلاش‌های مربیان (بهر درجه‌ای که باشد) زاید و بیفایده بوده و نظر انسان سازی در حکم عدم است ، زیرا " بیداری دل " موهبتی است از مواهب الهی که تابش نور حکمت بر دل را تسهیل و عقل و شعور ظاهری و باطنی را بحرکت در آورده ، و در جهت تکامل روح انسانی براه میاندازد ، که چون از عطایای پروردگاری بوده و تنها بر دل‌های پاک و منزّه و یا ایمان و صاحبان تزکیه نفس



عطا شدنی است ، پس نصیب ناهلان و خیره‌سران و خودخواهان نگردد و به ناچار همین محرومیت ، تربیت افراد را ناقص گذارد که از انسانیت بوئی نبرند ولو از نظر علم و دانش و تکنیک و صنعت به غایت مراتب کمال ممکنه خود برسند چنانکه در مکاتب تربیتی فرهنگ بشری ، بعلت عدم چنین توفیقی ، امر تربیت واقعی وجود نداشته و بعلت وجود چنین نقطه ضعف مهم ، خسارات وارده غیر قابل جبران است که با وجود پیشرفت عقل و علم و صنعت ، در سایه عدم بیداری دل ، بشر متمدن دائما در بیراهه قدم بر میدارد .



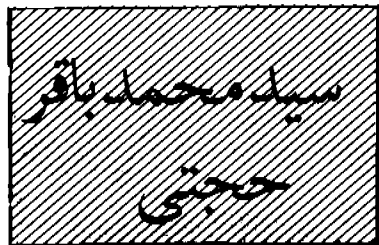
را برعهده دارد که به تغییر حال و احیاء قلوب منتهی میگردد و قادر است که در خارج از اصول هر نوع تعلیم و تربیت سطحی و صوری فرهنگ بشر ، در تربیت و هدایت فرد دخالت مستقیم و بلاواسطه موثری داشته باشد ، که آثار و نتایجش بمراتب قویتر عمیقتر از هر نوع علم اکتسابی بوده بلکه این چنین ارتباط و اتصال روحی مابین آن دو خود وسیله‌ای از وسائل احیاء و انتقال

بهرحال ، در تربیت فردائی صحیح ارتباطات روحی نزدیک و مداومی امکان پذیر بوده و القاء قوای روحی ، یک عامل مهم و اساسی محرک استعدادهای ذاتی و باطنی

شرایط و کارائی تنبیه در تربیت اخلاقی

کودک و نوجوان

۲



اصولا باید مریدان بدانند که هیچ عامل تربیتی موثرتر و سازنده‌تر از عامل مهر و محبت و رژیم گام به گام و مراقبت از رفتار کودک و تنظیم آن نیست ، ولی اگر همه عوامل دیگر تربیتی که با رفق و مدارا و نرمی با کودک هماهنگ است موثر نیفتاد ، مربی ناگزیر است از تنبیه و مجازات بدنی که در تربیت اخلاقی و دینی کودک و نوجوان از نظر اسلام یک وسیله احتیاطی و استثنائی است — استفاده نماید ، پیامبر اسلام (ص) در مورد تربیت دینی کودک و افراد خردسال میفرماید (*مَرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالصَّلَاةِ لَسَعِ ، وَاضْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا الْعَشْرَ*) ملاحظه میکنیم که در این حدیث تنبیه بدنی بعنوان نخستین عامل برای ایجاد عادت دینی معرفی نشده است بلکه بعنوان یک عامل استثنائی آنهم در سن ده سالگی کودک و نیز در صورتی که او در این سن از انجام یک تمرین دینی و فریضه عبادی تخلف کند روا و جایز است ، و پیش از ده



سالگی تنبیه بدنی حتی در مورد تخلف دینی مجاز نمیباشد ، قطعاً این تنبیه بدنی طبق قوانین فقهی نباید از حدود ایجاد درد تجاوز کند و نمیتواند بسرحد جرح و قتل وحتى ایجاد سرخی در بدن برسد و باید روی هم رفته تنبیه مذکور بسیار خفیف و سبک باشد زیرا کودک در این سن وسال وحتى پنج سال پس از آن مکلف و مسئول نیست .

گروهی از محققان و دانشمندان تعلیم و تربیت در مسئله تنبیه و مجازات راه افراد و تقریباً را پیش گرفته‌اند ولی اسلام که در همه شئون راه میانه و عادلانه ای را پیشنهاد میکند در این زمینه نظریه‌ای معتدل دارد ، مخالفان گرافگوی مجازات و تنبیه بدنی برای تأیید نظریه خود به ادله‌ای متوسل میشوند که چندان معقول نیست گروهی از دست اندرکاران تربیت که در راس آنها (ژان ژاک روسو) قرار دارد معتقدند که اسان هرگز در تربیت خردسالان نیازی به مجازات و تنبیه ندارد ، زیرا برای هر عملی مجازات و تنبیه طبیعی وجود دارد : کودکی که سبب فاسد میخورد دچار دل درد میگردد ، طفلی که با آتش نزدیک میشود از آن آسیب ببیند و کودکی که با چاقو بازی میکند زخم و جراحت او را تنبیه و مجازات مینماید ، و بالاخره برای هر عمل و رفتار غیر مطلوبی تنبیه و مجازاتی طبیعی وجود دارد که متناسب با آن میباشد .

لذا این گروه از دانشمندان تعلیم و تربیت کودک را بخود طبیعت وامیگذارند ، و میگویند طبیعت عهده دار تنبیه و مجازات اعمال نا مطلوب کودک میباشد ، وانسان نیز هر چند خردسال باشد طبعاً به عوامل لذت و کامیابی و تمتع از آسایش و رفاه متمایل و از عواملی که موجبات رنج و الم او را فراهم میآورد قهراً گریزان است .

این نظریه اگر چه در برخی از موارد جزئی و عاری از خطر بعنوان یک وسیله تربیتی موسمی و موقتی قابل قبول میباشد ، ولی نمیتوانیم آن را بصورت یک ضابطه تربیتی بپذیریم و آن را بنام موارد وهمه اوقات و فرصتها تعمیم دهیم ، زیرا برای هیچ پدر و یا مربی ممکن نیست دست روی دست بگذارد و فرزند خود را کنار آتش یا لب پرتگاه یا رودخانه عمیقی ببیند ، و یا مشاهده کند که او آب متعفن و آلوده‌ای بیاشاهد و یا غذای فاسد و نامناسبی بخورد ، و بی تفاوت بماند تا طفل او خود بخود بسا عکس العمل‌های طبیعی ، تنبیه و مجازات گردد .

علاوه براین برای هر رفتار نا مطلوب و نکوهیده ، مجازات طبیعی و عکس‌العمل فیزیکی و تنبیه قهری وجود ندارد که کودک به خاطر آنها از اینگونه رفتار گریزان گردد ، و یا اساساً درباره اینگونه اعمال ، تجربه‌ای به دست نیآورده است و لذا قادر بر درک چنین

تنبیه و مجازاتی نیست : طفلی که کتاب و دفتر و یا پول رفیق مجاور خود را میرباید از این سرفت و دزدی حتی احساس لذت و موفقیت مینماید ، و با آن شکلات و شیرینی و خوراکی درخور حالات کودکانه و یا اسباب بازی تهیه میکند ، قطعاً در چنین رفتاری تنبیه و مجازات طبیعی وجود ندارد جز هشدار وجدان که هنوز کودک بدان مرحله نرسیده است تا رفتار او را محکوم سازد ، لذا ناگزیر باید او را تنبیه و آگاه نمود که چنین رفتاری مذموم و ناشایست میباشد و عرف و جامعه او را بخاطر آن نکوهش میکند ، و او به دزدی معروف میگردد ، و مردم براو خشم گرفته ، و وی را سرزنش مینمایند . نخست باید از روش تنبیه لسانی استفاده کرد تا نیروی بازدارنده‌ای در کودک بشمارسد ، به ویژه اگر علت چنان رفتاری ، حقد و کینه و دشمنی و یا محرومیت کودک باشد : در چنین صورتی نخست باید او را اندرز داد ، و لدی الاقتضاء او را تنبیه نمود لذا تنبیه و مجازات میتواند بعنوان یک عامل احیاطی مورد استفاده مریبان قرارگیرد ، طرفداران و نیز مخالفان تنبیه و مجازات ، هدفی جز خیر و سعادت افراد جامعه ندارند ولی روش این دو فرقه متفاوت است ، و روی هم رفته میتوان داوری درباره آنها را در جمله فشرده‌ای خلاصه نمود : که هیچ‌پرورشگاهی نمیتواند کودک را بحال خود واگذارد تا

طبیعت او را مجازات کند ، لذا اسلام اصل تنبیه و مجازات را بنام افراد تعمیم داده تا آنجا که بعنوان یک وسیله استثنائی تربیت ، کودک و نوجوان را نیز در برمیگیرد .
نقش موثر رفق و مدارا در تربیت کودک و نوجوان :

باوجود این که اسلام در برخی شرائط تنبیه و مجازات را پذیرفته است در عین حال چنان که یادآور شدیم عامل مهر و محبت و رفق و مدارای با کودک و انسانهای خردسال را عامل مهمی در تربیت میدانیم خداوند متعال نیز با ما مدارا میکند و از بعضی از اعمال ما چشم پوشی مینماید و چون از حدود خود تجاوز نماید اعمال نا ستوده ما را کیفر میدهد :

لطف حق ، بانو مداراها کند

چون که از حد بگذرد رسوا کند
چون عفو و گذشت و رفق و مدارا با انسان و تربیت هماهنگ با نرمش و ملاطفت بیش از هرگونه عوامل تربیتی دیگر ، ثمربخش میباشد .

درحقیقت علت ارتکاب شر و فساد و رفتارهای نکوهیده ، پاسخ دادن بندای تمایلات نفسانی است و بپدیهی است که این تمایلات و گرایشهای مذکور نیز در بشر ، فطری میباشد که ما از آنها به غرائز تعبیر میکنیم ، بهمین جهت استاد رفتار مذموم بخود انسان ،

صحيح ودرست است لذا خداوند ابواب رحمت و عفو خود را فراسوی بندگان خویش گشوده است چون بشر ناگزیر بر اثر نواامیس غریزی دچار رفتار ناستوده میگردد و خداوند این حقیقت را بصورت فشرده‌ای بازگو نموده




و فرموده است : (وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ آيَاتِكُمْ وَبِعُوقِ عَنْ كَثِيرٍ) (۱) پس عفو و گذشت و مدارا و ملاحظت ، وسیله نیل به هدف مهم و اساسی است که عبارت از جلب قلوب و ایجاد انس و مودت و توسعه شعاع کار برد بهره‌های تربیتی است رسول گرامی و مهربان اسلام برای پیشرفت دعوت و تربیت و اصلاح جامعه‌ای که در مسیر مخالف برنامه های اسلام گام برمیداشت ، آزارهای فراوانی بخود دید ، و علی‌رغم همه این آزارها خویشتن را موظف به عفو و گذشت میدانست و احساس میکرد که بمنظور تربیت صحیح باید رفق و مدارا را پیشه خود ساخته و بدی را به نیکی پاسخ دهد تا عوائد تربیتی او فراینده‌تر گردد . روی نیرومندترین ابزار تنبیه و مجازات پیامبر اسلام (ص) یعنی سر قبضه شمشیر آن حضرت سه تعبیر سازنده و جملانی که مثل اعلای اخلاقی را ارائه میکند نقش بسته بود که از آن جمله ، عبارت : (أَحْسِنِ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ) (۲) بوده است ، و بپیر خداوند به او فرمود که نباید در برخورد با مردم و اصلاح آنها خشن و سخت گیر باشد چون باخشونت و سخت دلی نمیتوان نتیجه مطلوبی بدست آورد . بقیه در صفحه ۵۴

و گذشت مینمایید .

(۲) سفینه البحار ج ۱ ص ۵۱۶ : با کسی که بنو بدی کرد نیکی کن .

(۱) سوره شوری آیه ۲۹ آنچه شما میرسد بازده اعمالی است که خود شما انجام میدهید و خداوند از بسیاری امور عفو



الدیشه
تریبیتی

میکرفت ، علنش هم این بود که در منزل خیلی تنها بود ، وهیچ مونس و همدمی نداشت ، خواهرش نمیتوانست برای او همبازی خوبی باشد ، چون اولاً ، سنش از او بیشتر بود ثانیاً کار مسعود هم آنقدر زیاد بود که تمام ساعات بعد از مدرسه مشغول مطالعه و درس خواندن میشد ، مادرهم که تمام روز را خیاطی کرده بود ، از شدت

مسعود سه ساله بود که پدرش را از دست داد ، سرپرستی او وخواهرش را مادر بعهده گرفت ، خواهرش ۷ سال از او بزرگتر بود ، وقتی مسعود بمدرسه رفت ، در آنجا دوسانی پیدا کرد ، روزها درمدرسه خیلی به او خوش میگذشت ، چون تنها نبود وبا بچهها بازی میکرد ، عصر وقتی بمنزل برمیگشت ، دلش

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

خستگی حال ورمقی برایش نمی‌ماند که خیلی سربه سر مسعود بگذارد ، در ضمن مسعود حق هم نداشت برای بازی به کوچه برود ، در نتیجه بعد از آمدن از مدرسه در منزل تنها بود ، تنهای تنها ...

کم کم یک حالت انزوا و گوشه‌گیری در مسعود پیدا شد ، دیگر در مدرسه هم خیلی با بچه‌ها نمی‌جوشید ، بخصوص کلاس سوم کد بود ، خواهرش هم برای ادامه تحصیلات بآمریکا رفت و دیگر حتی خواهرش هم نبود نا گاهی دوسه کلمه با او حرف بزند ، و درد دل کند ، وقتی درمدرسه روحیه شاد و پر-جوش بچه‌ها را میدید غم در دل کوچک و غمبارش لانه می‌گرفت ، بعضی وقتها هم که به یاد پدرش می‌افتاد ، با خود فکر میکرد که نکند چون او یتیم وبی پدر است کسی به او توجه نمیکند ، حتی روزهای تعطیل نیز او جایی نداشت که برود ، گاهی اوقات که از بچه‌ها می شنید که چگونه با ماشین پدرشان بگردش و تفریح یا به دیدار فامیل رفته‌اند و یا وقتی می‌فهمید که مثلا دیشب پدر یکی از بچه‌ها برای فرزندش هدیه‌ای خریده و او را تشویق کرده غم دلش را چنگ میزد ، چون نه کسی بود که با ماشین او را بگردش ببرد ، و نه پدری که برایش هدیه‌ای بخرد ، مادر خیلی به او محبت می‌کرد ، ولی بهرحال درد بی پدری چیز دیگری است ، دیگر خیلی احساس تنهایی میکرد ، و این احساس مثل خوره جانش را میخورد ، از همه بدش می‌آمد

از مدرسه ، از کلاس ، از بچه‌ها و از زنگ تفریح توی حیاط که زنگ شادی و هیجان بود و حتی از خودش

زنگهای تفریح بگوشه‌ای از حیاط پناه میرد ، و فکر فرو می‌برد ، اوائل بچه‌ها به سراغش می‌آمدند و او را به بازی دعوت میکردند ، ولی چون او نمی‌پذیرفت دیگر بچه‌ها هم به او اعتنائی نمی‌کردند و او فکر میکرد که همه او را رها کرده‌اند آخر کسی نبود که ناز او را بخرد و او هم دیگر برای کسی ناز نمی‌کرد و به این وضع ، یعنی عزلت و گوشه نشینی عادت کرده بود ، و حتی مادرش و معلمش هم از او چیزی نمی‌پرسیدند و به او چندان محل نمی‌گذاشتند ، ولی این وضع ناهنجار تاثیر بسیار بدی در وضع روحی و درسی او گذاشته بود دیگر کم حرف میزد و درس هم نمیتوانست بخواند ، روز بروز وضعش بدتر میشد شاید بتوان گفت که او مریض شده بود آنهم مرض سخت و خرد کننده‌ای (مرض بدبینی و گوشه‌گیری وبی اعتنائی) این ناراحتی روانی به یک حالت دیگری هم تبدیل شد و آن ترس بود ، ترسی موهوم وبی علت ترس از همه چیز و همه کس راستی که چه دردناک است وضعیت دانش-آموزی اینچنین ... شما بعنوان یک معلم و یک پدر برای مسعود چگونه میتوانید او را از جنگال عفریت بدبینی و این امراض رهایی دهید خدا یار تان باشد ...

فضیلت و مکرمت را با انسان میشناساند و او را از سرگردانی و گمراهی نجات میدهد و از طرف دیگر با استفاده از تاکتیک‌های صحیح یعنی بکار بردن روشهای تربیتی ایده‌آل ، او را بسوی ارزشها بحرکت در می‌آورد .

بدون تردید ، هیچ‌چیزی نمیتواند برای انسان جاذبه داشته باشد ، مگر اینکه درباره آن بیک شناخت کامل یا کافی برسد گفته‌اند :
النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا : مردم دشمن چیزی هستند که نمیدانند .

پس چیزی را که انسان نمیشناسد و نمیداند اگر هم آن را دشمن ندارد ، حداقل درباره آن بی تفاوت است ، چگونه ممکن است کسی که در مورد فضائل و کرامات ، به شناختن نرسیده ، محذوب آن شود و در راه رسیدن به آنها بکوشش و تلاش پردازد !؟

قبلا سخن اسپینوزا را نقل کردیم و بیک اشاره نقادانه ، از آن گذشتیم ، اکنون جا دارد که به همان سخن بازگردیم و با توضیحی آن را تکمیل کنیم .

چه مانعی دارد که فضیلت و رذیلت را عبارت از سود و زیان بدانیم ، منتهی سود و زیان را محدود بآنچه در این جهان است و با معیارهای مادی سنجیده میشود ، ندانیم ،

بلکه تعمیم دهیم !؟

آری اگر فضیلت و رذیلت را آن سود و زیانی بدانیم که محدود باین جهان نباشد و با معیارهای الهی سنجیده شود ، هیچ مانعی ندارد .

تردیدی نیست که انسان مکتبی طالب است که سود ببرد و گرفتار خسران و ضرر و زیان نباشد ، اما کدام سود و کدام زیان !؟

انسان مکتبی جهاد با جان و مال را که ضرر مادی دنیوی است بسود خود میدانند و ترک آن را که سود مادی دنیوی است به زیان خود میشناسد .

انسان مکتبی در خط " رضوان " و خشنودی خداگام برمیدارد و این را برای خود بزرگترین منفعت میشناسد و زیان و خسران خود را در این میدانند که در راهی حرکت کند که خداوند راضی و خشنود نباشد .

همه مواردی که قرآن بعنوان فضیلت و کرامت معرفی کرده ، منضم نفع انسان است و خلاف آن ، منضم ضرر و زیان است . چنین شناختی در انسان نسبت به فضائل ایجاد شوق و رغبت میکند و او را از رذائل متنفر و گریزان میسازد .

در عین حال ، نظام فضیلت پرور اسلامی از راه بشارت و انداز ، خوشبختی‌ها و تیره بخشی‌های آینده را بیان کرده و اسباب

برانگیخته شدن خوف و طمع را در دل‌های مردم فراهم نموده ، زیرا خوف و طمع ، انسانها را به تلاش و کوشش وامیدارد و روح – فداکاری را در آنها احیا میکند .

انسان نگویند مادای هم تلاشش برای خاطر خوف و طمع است و اگر خوف و طمع در وجودش نباشد ، انگیزه‌های برای تلاش و کوشش ندارد .

انسان سرفراز الهی هم انگیزه تلاشش از راه خوف و طمع پیدا میشود ، با این فرق که اولی خود را محدود به همین طبیعت متحول کرده و دومی به ابدیت چشم دوخته است .

در نظام اجتماعی و قانونگذاری اسلام ، محال است که حتی در یک مورد ، توجه و اعتنائی به ردائیل شده باشد ، تمام مسندها و مسئولیتهائی که برای اشخاص در نظر گرفته شده ، بر اساس فضائل و کرامات است ، تمام ستایشهائی که از زبان فرستادگان خدا جاری شده ، بر محور فضائل و کرامات ، دور میزند و همه نکوهش‌ها از ذائل است .

برای عهده داری مسئولیتهای اجتماعی دو ویژگی مهم : خبرگی و پرهیزگاری ، لازم است ، مدیریت و دانش و تخصص برای کاری که انسان برعهده میگیرد ، شرط اساسی است در حقیقت در همه مشاغل و مسئولیتهای ، نخبه بودن چه از نظر کار و چه از نظر ایمان ضروری و لازم است .

مقامات اخروی و جاودانی هم پایان و نتیجه طبیعی فضائل اکتسابی دنیوی است و به

قاعده : **الدُّنْيَا مَرْعَى الْأَخْرَةِ** : هر چه انسان در این جهان بگارد ، در آنجا درو میکند .

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

یادم از کشته خود آمد و هنگام درو

برای پرورش فضائل و کرامات ، در وجود انسان ، همین‌ها که بر شمردیم کافی است : شناخت و بشارت و انداز .

اولی آگاهی میدهد ، دومی انسان را بر سرشوش و رغبت می‌آورد و سومی او را از خطرات و مهالک ، بیمناک میسازد .

اینکه مقامات اخروی را نتیجه طبیعی فضائل اکتسابی دانستیم ، منافاتی با این ندارد که :

در عین حال ، خداوند نسبت به بعضی‌ها تفضلی بفرماید و آنها را مشمول مغفرت و رحمت کند .

با اینکه خوف و طمع ، دو عامل موثری هستند که میتوانند بر اساس شناخت صحیح ، انسان‌ها را به تحصیل فضائل وادارند ، مع الوصف فراموش نکنیم که انسان‌هایی هم هستند که با شناخت کاملی که نسبت به خداوند که فضیلت و کرامت مطلق است دارند در راه فضائل و کرامات میکوشند و به عشق او راه را می‌پویند و خوف جهنم یا طمع بهشت ، محرک آنها نیست ، البته اینگونه انسانها از لحاظ فضیلت ، در مرتبه‌ای بس والا تر قرار دارند ، چون تودارم ، همه دارم دیگرم هیچ نباید !

نکاتی درباره

از مجله بین‌المللی
مدرسه و اولیا*



فقدان وضعیف یا از میان رفتن اشتها
خالنی است ارگانیک ناشی از فقدان یا
تضعیف یک غریزه لیکن خودداری از غذا
خوردن یک رفتار ارادی و شبیه اعتصاب غذا
میباشد و نتیجه و علامت یک رشته عوارض
عاطفی و روانی است و در اولین تماس
و برخورد تشخیص اینکه این حالت مربوط به
کدام مورد است غالباً امکان پذیر نمیباشد .
بی میلی و غذا نخوردن کودکان ممکن است
مربوط به موارد و علل زیر باشد :

۱- یک علت روشن و بارز امکان دارد
موجب بی میلی، کودک به غذا گردد مانند
دوران نقاهت پس از یک بیماری عفونی و
ناراحتیهای دیگر جسمی .

۲- بی میلی بچه بغذا ممکن است مربوط به

غذا نخوردن بچه‌ها

یک علت پنهانی باشد که در اینصورت باید از وسائل کلینیکی و آزمایشگاهی مدد گرفت ، از جمله نکاتی که باید روشن کرد اینست که آیا بی میلی بطور ناگهانی و آنی بروز کرده است ؟ آیا میزان بی میلی ثابت است یا پائین میآید ؟ آیا در هنگام بروز بی میلی کودک دچار بیماری (هرچند جزئی) شده است ؟ آیا در محیط عاطفی و روحی بچه تغییراتی بوجود آمده است ؟ مجموعه این تحقیقات کلینیکی - بیولوژیکی و رادیولوژیکی میتواند ریشه بیماری یا ناراحتی را که موجب این وضع شده است نشان دهد .

امکان دارد که درپاره‌ای موارد نتیجه تحقیقات منفی باشد درآنصورت علل عصبی باید موردتوجه قرارگیرد و بمسائلی نظیر صحبت با اعضاء خانواده و رفتار متقابل مادر و بچه و شرایط و احوال پیدایش و شدت و پیشرفت بی میلی پرداخته شود .

موارد بی میلی بغذا (هنگامیکه ریشه آنها عصبی و روحی باشد) برحسب سن کودک متفاوت میباشد . (موارد مربوط به هفت ماهی اول نوزاد - از ۶ ماهگی تا ۸ سال و بی میلی عصبی مربوط به دوره ۱۵ تا ۱۸ سالگی) .
بی میلی های زودرس مربوط به نوزادان :

این موارد بیشتر در نوزادان معمولی (۳ تا ۸ هفته) مشاهده میشود درصورتیکه بارداری و وضع حمل بطور عادی انجام نگرفته

و بچه اگرچه زودتر از موعد دنیا نیامده لیکن وزنش کم است (مثلا ۲۷۰۰ تا ۲۸۰۰ گرم) گاهی بی میلی بغذا پس از یک عارضه عفونی غالباً نامشهود در گوش و مجاری تنفسی پیدا میشود ، کودک ابتدا شیشه پستانک را نا تمام میگذارد و گاهی از دوشیشه پستانک یکی را بزحمت میخورد و نا این هنگام خانواده هنوز امیدوار است ، نومیدی هنگامی پیدا میشود که کودک پشت سرهم دو شیشه پستانک را رد میکند ، نکته شایان توجه اینکه انعکاس بی میلی بغذا در وزن بچه و حالت عمومی او بآن حد که نگران کننده باشد نیست زیرا این قبیل نوزادان کنجکاو بوده و نگاههای پرجنب و جوش دارند ، میزان خواب آنها محدود است و در حدود ۱۲ سالگی رشد آنها کاملا رضایت بخش میگردد ، بدین جهت در مورد بی میلی های زودرس نباید خیلی بدبین و ناامید بود . البته روشن است که بزرگ کردن این قبیل نوزادان و کودکان برای خانواده خسته کننده است و معالجه آنها مشکل است و برحسب هر کودک متفاوت میباشد .

دراین قبیل موارد پزشک با یادآوری اینکه سرانجام کارخوب خواهد بود میتواند به خانواده قوت قلب بدهد و حوصله و بردباری آنها را تقویت کند و ضمناً میتواند بمیزان کم و خفیف بکودک داروهای مسکن بدهد . امکان دارد این داروها مخالفت کودک را با

نباید غفلت کرد که معمولاً ثمربخش‌تر از
آزمایشهای پزشکی میباشد .
مادر چه میگوید ؟

خوردن غذا تخفیف دهد و ضعیف سازد و
امکان دارد بتدریج بی‌میلی از میان برود .
موارد بی‌میلی کودکان :

تقریب اکثر مادران از این‌قرار است : ابتدا
وضع کاملاً خوب بوده لیکن در اثر یک علت
نامشخص یا پس از یک بیماری مربوط بگوش

اغلب موارد بی‌میلی کودکان در حدود
یک سالگی و ۱۸ ماهگی پیش می‌آید و میتوان



و جهاز نسفی یا دندان درآوردن یک دفعه
بچه میل بشیر و غذا را از دست داده ابتدا
بی‌میلی خفیف بود لیکن بتدریج افزایش
یافت ، متأسفانه هنگامیکه بی‌میلی مستقر شد
دوام پیدا میکند وگاهی شدت وضع مییابد
در تمام مدت روز وضع بچه عادی است
و حالات و حرکات دلچسب خود را دارد لیکن
بمحض اینکه ساعت غذا فرامیرسد جنگ

این موارد را تا ۸ وحتی تا ۱۰ سالگی
مشاهده نمود ، نکته مهم در این زمینه
اینست که اگرچه آزمایشهای کلینیکی و
آزمایشگاهی در مواجهه با این قبیل موارد
ضروری است تا عمل جسمانی از نظر دور
نباشند لیکن محیط خانوادگی کودک است که
در اکثر موارد علت بی‌میلی را روشن میسازد
لذا از صرف وقت و صحبت با افراد خانواده

و پیکار آغاز میشود ، حتی قبل از غذا حرکات مثبتی بر مقاومت مشاهده میگردد ، کودکان کم سن بمحض دیدن طرف غذا جیغ و داد را شروع میکنند و آنهایی که سن شان بیشتر است میخواهند بطرق مختلف و بلطایف الحیل از آمدن سرسره و میز فرار کنند ، گاهی مدت درازی را صرف شستن دسنهای خود میکنند و این کار را بصورت ماجرای پایان ناپذیری در میآورند ، گاهی در حیاط یا گوشه ای مخفی میشوند و تازه وقتی سرسره یا میز می نشینند خودداری از خوردن غذا را باشکال گوناگون ادامه میدهند ، گاهی دهانشان را محکم بسته نگاه میدارند یا لقمه ای را مدت ها در دهان خود میگردانند و یا اینکه با هر لقمه یک لیوان آب میخورند و نظایر آن ...

گاهی تمام خانواده در برابر چنین وضعی بسیج میشود و مادر و پدر و پدیر بزرگ و مادر بزرگ کوشش میکنند بنحوی غائله را خاتمه دهند و بعضی از آنها مدعی هستند که میتوان با راغب کردن یا حيله آنچه را که با زور عملی نیست انجام پذیر ساخت .

تصمیم بچه بر مقاومت اتحاد و اتفاق اعضا خانواده را در هم میریزد : همسایه ها و دختر عموها و دخترخاله ها پیشنهادانی عرضه میکنند ، مادر شوهر با راهنمائیهای که ثمره تجربه خود او هستند عروس را عصبانی و خشمگین میکنند و نظرات و پیشنهادات متفاوت و گوناگون و حتی متضاد

موجب اختلاف و اوقات تلخی میشوند با اطباء و متخصصین بیماریهای کودکان و اعصاب و روان مشورت بعمل میآید و پشت سر هم (اعم از اینکه حرفهای آنها را پذیرفته باشند یا نه) آنها را عوض میکنند . بچه چه میگوید ؟

اگرچه گفتگو و گفت و شنود با بچه غالباً مشکل است ، درعین حال درمورد پزشک جالب و مطبوع است ، گاهی کودک در برابر دیدگان طبیب سیبی را که مادر بزرگ باو میدهد (در سر میز و سفره ناهار از خوردن آن امتناع کرده است) میخورد و همین باعث میشود که مادر شوهر فی المجلس مقداری بدو بپراه پشت سر عروس نثار کند ! بدین ترتیب نتیجه معاینه کلینیکی منفی از آب در میآید باید تفحص بیشتری در این باره بعمل آید زیرا موضوع مربوط به علل گوناگون است ، به بعضی از بچه ها بیش از اندازه غذا داده میشود تا حسابی چاق شوند ! این کودکان که موقعی مادرانشان بوجودشان میبالیدند مدتی این اضافه غذا و این بار اضافی را تحمل کرده و سپس بطور قهری دچار سوء هضم وی میلی گردید و شروع به لاغر شدن نموده و موجب نگرانی و اضطراب مادران خود میگرددند ، درپاره ای موارد مثلاً پس از بیماری غذای بیش از اندازه بکودک داده

مبارزه با

مگس



بیماریهای روده

مگس‌های بالغ بعد از ۳ روز می‌توانند تخم-ریزی کنند . با این ترتیب در مدتی کمتر از یکماه یک مگس بچندین صد هزار مگس هر مگس بطور متوسط می‌تواند هر روز ۲۰ کیلو متر مسافت را طی کند .

محل تخم ریزی مگس داخل اشغال و کثافات مرطوب است .

مگس روی اشغال و کثافات کوچکها و مستراحها مینشیند و از کثافت و مدفوع تغذیه میکند .

مگس از حشراتی است که در انتقال بسیاری از بیماریها نقش عمده دارد . از جمله بیماریهایی که ممکن است وسیله مگس منتقل شوند بیماریهای روده را میشود ذکر کرد . مگس می‌تواند در مدت کمی بتعداد زیاد تکثیر پیدا کند .

یک مگس بطور متوسط در روز ۶۰۰ الی ۹۰۰ عدد تخم میریزد و در مدتی کمتر از ۱۰ روز این تخمها تبدیل بمگس بالغ میشوند و این

میکربهای موجود در کثافات باموهای ریز بدن واستفراغ ومدفوع مگس روی ظروف ، مواد غذائی ، اغذیه وغیره منتقل میشود .

بادر نظر گرفتن آنچه که بیان شد معلوم میشود این حشره کوچک تاجه اندازه میتواند موذی باشد . برای اینکه بتوان از انتقال بیماریهای روده وسیله این حشره جلوگیری کرد باید مبارزه اساسی واصلی بامگس جزء برنامههای ضروری همه مردم باشد .

مبارزه با مگس در فصولی مانند بهاروتابستان تا اواسط پاییز باید با شدت وبطور بی امان وپیگیر ادامه داشته باشد .

اولین اقدام اساسی ومثبت در ریشه کن ساختن مگس از بین بردن کانونهای تخم ریزی مگس است ، باین منظور باید آشغال وزباله بطرق صحیحی دفع شود .

از ریختن کثافات وآشغال در کوزهها ومعابر و زمینهای بایر داخل واطراف شهر باید جدا خودداری شود .

جویهای آب باید تمیز باشند . مستراحها تمیز نگهداشته شود . در مستراحها باید همیشه بسته باشد .

آشغال وزباله در ظروف سربوشیده جمع آوری شود .

مرغداریها وكف اصطیل ، گاوداریهای اطراف شهر همیشه خشک نگهداری شود . وجلو در و پنجره آنها تور سیمی ریز نصب شود .

پهن وآشغال گاوداریها ومرغداریها روزانه

بخارج حمل شود وبطور نازک در زمین پهن شود که زود خشک شود تا مگس نتواند داخل آنها تخم ریزی کند .

جلو در وپنجره آشپزخانهها - کافه قنادیها کافه رستورانها - محل های تولید ونگهداری مواد غذائی تور سیمی ریز نصب شود .

اغذیه وظروف غذا در جای سربوشیده و دور از مگس نگهداری شوند .

کف منازل وباقات ومعابر باید تمیز نگهداشته شود .

برای دورکردن آشغال وكثافات از محلات داخل شهر مردم باید با مامورین بهداشتی و شهرداری تشریک مساعی کنند .

دراینمورد انجمن های محلی میتوانند نقش بسیار خوبی داشته باشند وبا خودیاری مردم و ساکنین محلات آشغالها وكثافات را که

بعضی ها بایی توجهی در زمینهای بایر ودر محوطه ساختمانهای مخروبه متروک ریخته اند بخارج شهر منتقل کرده و بریشه کن شدن

مگس کمک کنند واز طریق اعضاء انجمن های محلی در تمیز نگاهداشتن جویهای آب و کوزهها ومعابر نظارت بعمل آورند .

بخانمهای خانه دار یادآوری کنند که اقدام عملی در از بین بردن کانونهای تخم ریزی مگس وتمیز نگاهداشتن منازل ومعابر در ریشه

کن ساختن مگس ودر نتیجه جلوگیری از انتقال خیلی از بیماریها از جمله بیماریهای روده ای تاثیر بسزائی دارد .

داشته و القاء و انتقال "حال" مثبت را عهده دارند (اینان به تنها نقشی در امر تربیت و هدایت فرد ندارند ، بلکه خود از مهمترین عوامل انحراف و انحطاط روحی در مسیر زندگی افراد مورد تعلیم و تربیت‌شان به شمار میروند ، و ناگفته خود پیداست کسیکه در قید و بند اسارت امیال و هوسها و غرائز

علم و دانش است تا سرحد بینش و معرفت واقعی ، بجهت اثرات مثبت و سازنده و تقویت کننده خود بخودی القائیات روحی مری در جریان ارتباطات مداوم مستقیم (که شدت وضعف قوای روحی القائی و آثار و نتایج مثبت بعدی آن در امر تربیت و هدایت صرفنظر از میزان بیداری و آگاهی) ، رابطه مستقیمی با میزان جاذبه عشق و علاقه طرفین در چنین ارتباطی دارد ، زیرا در چنین شرایطی عطف توجه بصورت آگاه و ناآگاه ، مداوم و در اثر توجهات روحی ، القائیات روحی و معنوی مری نیز در تقویت جنبه‌های مثبت (بلکه حتی در تضعیف جنبه‌های منفی طرف مقابل) نقش مهمی بازی نموده و در خودسازی و خویش‌شناسی وی را یاری میدهد (که بموقع به تفسیر لازم بعدا خواهیم پرداخت) و همینطور است عکس قضیه ، یعنی انتقال صفات و حالات روحی منفی در جریان تربیت از مری نمایانی که خود از تربیت واقعی محروم و بی‌خبر بوده ، و بمقتضای حال عرف و اجتماع امروزی و در جستجوی شغل و حرفه و منع درآمدی به غلط در خدمت فرهنگ کذائی ، نقش معلم و مری را برعهده گرفته‌اند ، در حالیکه خود بجهت اسارت در امیال و غرائز و غرق شدن در هوسها و شهوات برخلاف گروه اول (که از تزکیه نفس بهره‌ای



بوده و حال درویش چندان فرقی با حیوانات ندارد ، در جریان تماسهای طولانی و مستقیم ، چیزی جز همان حالات در طرف مقابل القاء نکرده و نقشی بجز در تقویت جنبه‌های حیوانی و استعدادهای منفی برعهده نخواهد داشت . چگونه ممکن است

معلم شراپخوار و قمارباز و خودخواه ، از حال معنوی و امتیازات باطنی برخوردار باشد و در فرد مورد تربیت از جهات مثبت و مفید منشاء اثر گردد !؟

از طرف دیگر چون فرهنگ بشر ، از علت - العمل انحرافات انسان یعنی تسلط قهری و فطری و نیز حکومت مستقیم و غیر مستقیم غریزه خود خواهی بر افکار و اعمال بشر غافل بوده و راه مبارزه عملی با آن را نمیداند زیرا هنوز از شناخت آن عاجز مانده

کجا رسد که با آن مقابله کند (از این رو هر نوع توفیق چشمگیری نیز که بشر در جهان علوم و فنون و صنایع و هنرها بدست آورد ، باید آگاه باشیم که بالاخره تمام آنها باضافه خود آنچنان فرهنگ و تمدنی ، آگاه و یا نا - آگاه همه را در اختیار غرایز حیوانی و در استخدام "خود" و "خودخواهیها" قرار خواهد داد و طبعاً دانش و فرهنگ بشر را ندانسته از مسیر اولیه و هدف اساسی نجات - بخش خود منحرف میسازد ، ولذا ضرر و زیان دانش انسانی که در دامن فرهنگ ناقص و نارسای ساخته عقل و فکر بشر تربیت یافته است در مجموع بمراتب بیشتر از فواید آن خواهد بود و هر نوع تظاهری در تمدنهای کذائی از نظر اصلاح و تربیت ، در حقیقت خود در حکم وسیله ای از وسایل اغفال جهانیان و بتأخیر انداختن امر مهمی بمانند " تربیت واقعی " که میبایست بسرعت اجرا شود بشمار میرود .

بقیه از صفحه ۲۵

آموزش و پرورش در تمام مدارس محتوای دروس و هدفهای رفتاری برای تمام دانشآموزان کلاسهای مشابه یکسان است و از معلمان انتظار میرود محتوای دروس تعیین شده را به پایان رسانیده و به هدفهای رفتاری نایل آیند بعنوان مثال ، معلم کلاس اول موظف است محتوای کتابها را بی پایان رساند و دانشآموزان را در فراگیری مهارتهای اولیه خواندن و نوشتن و حساب کردن در حد معین یاری دهد . همچنین معلمان کلاسهای مشابه از نظر استخدامی از شرایط کم و بیش یکسان برخوردارند . باتوجه به عوامل فوق میتوان کارآئی معلمان کلاسهای مشابه را برحسب سابقه تدریس معلم ، وضع اجتماعی ، اقتصادی دانشآموزان ، نوع مدرسه (دخترانه یا پسرانه) ، تعداد دانش - آموزان کلاس ، و تأثیر دوره‌های کارآموزی در نتیجه کار معلم با استفاده از روشهای آماری مورد مقایسه قرارداد و معلمان نیازمند به کمک را هدایت نمود . خوبی میدانیم عوامل متعددی در یادگیری دانشآموزان مؤثرند که یکی از این عوامل مهم نحوه تدریس و فعالیتهای معلم در کلاس میباشد ، به بیانی دیگر ، روش کار و نوع فعالیتهای معلم در میزان یادگیری دانشآموزان تأثیر بسزائی دارد .